

تفسیر سوره عادیات (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۴/۲۵

عرض شد که در سوره عادیات سه بخش داریم، بخش اول را توضیح دادیم که قَسَم هایی بود که خداوند متعال به اسبان مجاهدان در راه خدا در این آیات قَسَم هایی خورده شده بود که عرض کردیم که مُراد از قَسَم به آن اسبان مجاهدان در واقع قَسَم است به خود مجاهدان در راه خدا در حالات گوناگونی که دارند.

بعد عرض شد که در بخش دوم بیان می کند که این جهادی که این مجاهدان دارند چه انسان هایی هستند و به بیان دیگر با چه کافرانی این مجاهدان جهاد می کنند، توضیحاتی داده شد و عرض شد که مُراد از **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**، آن انسان های کافر و مستکبری هستند که بر علیه دین اقدام می کنند و درصدد از بین بردن دین و آثار دین هستند.

بخش سوم سوره

در بخش سوم که موضوع بحث جلسه ما هست خداوند متعال به نوعی به آن انسان ها هشدار می دهد و تهدید می کند نسبت به مجازاتهایی که در روز قیامت گریبان اینها را می گیرد. بخش سوم با این آیه شروع می شود:

آیه نهم

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ؛ آیا این انسان ها نمی دانند که یک زمانی مبعوث می شوند و رستاخیز محقق میشود و آنها برانگیخته می شوند، حسابرسی می شوند، و مجازات می شوند، آیا آن ها این را نمی دانند؟

این سوالی که در این آیه شده است استفهام حقیقی نیست، بلکه استفهام انکاری است؛ یعنی شماها که می دانید رستاخیز است، شماهایی که می دانید مجازاتی هست، باز چرا **گنود** هستید و **گفور** هستید و دین ستیز هستید؟

در این آیه **أَفَلَا يَعْلَمُ**، ضمیر فاعلی **يعلم** به **انسان** برمی گردد. **حُب** مستحضر هستید این ضمیر در الان **مفرد** هست، در حالی که مراد از **إِنَّ الْإِنْسَانَ** طبق تفسیری که در جلسه قبل عرض کردیم گروهی از مشرکین هستند، قاعدتا باید ضمیر جمع به آنها برگردد، ولی اینجا ضمیر مفرد برگشته به اعتبار اینکه به کلمه و لفظ انسان برگشته است. در واقع لفظ به لحاظ ظاهری و لفظی مُفرد است اما معنای جمعی دارد.

آیات مشابه این آیه

نکته دیگری که درباره این آیه هست این است که ما در قرآن کریم دو آیه مشابه داریم. یک آیه، آیه ۷ سوره حج است **ان الله يبعث من في القبور(وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ)؛**

همانا خداوند متعال برمی انگیزاند کسانی را که در قبرها هستند. ملاحظه می فرمایید که این آیه شباهت دارد به آیه مورد بحث ما، البته با تفاوت هایی. آیه مورد بحث ما این است که **اذا بعثر ما فی القبور**، در آیه ۷ سوره حج داریم **یبعث من فی القبور**.

آیه دومی که مشابه آیه مورد بحث ماست و کمک می کند به تحلیل آیه مورد بحث ما، آیه ۴ سوره انفطار هست **وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثِرَتْ**، زمانی که قبرها برانگیخته می شوند. ملاحظه فرمودید در آیه مورد بحث ما می گوید که **ما فی القبور آنچه در قبرها هستند** برانگیخته می شوند، در سوره مبارکه انفطار می فرماید که **خود قبرها** برانگیخته می شوند، در سوره حج می فرمایند که **آنهايي که در قبرها هستند**، انسان هایی که در قبرها هستند برانگیخته میشوند.

برای اینکه نسبت این سه آیه با هم روشن بشود و از اینها برای تبیین آیه مورد بحث ما کمک بگیریم، باید سه واژه کلیدی در این سه آیه یک تحلیل اجمالی بشود. اولین واژه، واژه **قبر** است ملاحظه می فرمایید که در سه آیه واژه **قبر** را داریم، **بعثر ما فی القبور**، **یبعث من فی القبور**، **اذا القبور بعثرت**.

«قبر»

قبر گاهی به معنای مصدری می آید و گاهی به اسم مصدر به معنای اسمی می آید. خود **قبر** به معنای مصدری یعنی پوشاندن، پوشاندن جامع و کامل. در واقع اگر چیزی به طور کامل پوشیده شود، از همه جوانب پوشیده شود و پنهان شود، اینجا واژه **قبر** به معنای مصدری به کار می رود. معنای **قبر** یعنی آن چیزی که شی را می پوشاند، آن چیزی که اشیا را به طور کامل از همه جوامع می پوشاند.

خُب بنابراین **قبر** اگر به معنای مصدری خودش یعنی پوشاندن، به معنای اسمی باشد، یعنی آن چیزی که اشیا را می پوشاند. اگر به آن قطعه زمین در قبرستان ها **قبر** گفته می شود به این اعتبار **قبر** گفته می شود که بدن مردگان را، جسد مردگان را در درون خود پنهان می کند و می پوشاند از همه جوانب. به گونه ای جسد مردگان را در خودش پنهان می کند، نهان می کند که هیچ وجهی از وجود این **جسد آشکار** نیست، هیچ **جُزیی** از آن آشکار نیست.

اگر معنای لغوی **قبر** را در نظر بگیریم به معنای پوشاندن یا آن چیزی که به طور کامل می پوشاند، آن موقع **قبر** می تواند مصادیق مختلفی را داشته باشد. یک مصداق **قبر** می شود همین زمین هایی که در قبرستان ها هست و بدن و جسد مردگان را به طور کامل می پوشاند، یک مصداق **قبر** هم می تواند عالم برزخ باشد که عالم برزخ هم عالمی است که ارواح انسان ها را به طور کامل در خود دارد و انسان ها نمی توانند از آن خارج شوند، **انگار عالم**

برزخ آن‌ها را احاطه کرده است و راه خروجی از عالم برزخ ندارند و در عالم برزخ پنهان شده‌اند. حُب تا همین حد این واژه قبر کافی است تا بعد به تحلیل آیات برسیم.

«بعث» و «بعثر»

واژه بعدی واژه **بعث** است. **بعث** یعنی برپاداشتن، برانگیختن، برپاداشتن اما برای یک عمل خاصی، برای یک فعل خاصی **فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** (آیه ۲۱۳ سوره بقره: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)، یعنی خداوند متعال پیامبران را برپاداشت، برانگیخت برای یک عمل خاصی که آن عمل خاص بشارت دادن و انداز دادن بود. یا در آیه دیگر دارد **إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا** (آیه ۱۲ سوره شمس)، زمانی که شقی‌ترین آنها برانگیخته می‌شود برای حسابرسی شدن و پاسخ دادن و مجازات شدن.

واژه دیگر واژه **بَعَثَر** هست که در آیه مورد بحث ما به صورت **مجهول** به کار رفته است. **بَعَثَر** در آیه مورد بحث ما شده **بُعِثَر**. **اِذَا بُعِثَرَا مَا فِي الْقُبُورِ**. **بَعَثَر** که فعل معلوم هست به معنای **جدا کردن و زیرورو کردن** است؛ به گونه‌ای که نوعی آشکاری بشود، آشکار بشود نهانش، چیزی را جدا بکنند از همدیگر و زیرورو بکنند تا نهانش آشکار بشود. در آیه مورد بحث ما به صورت **مجهول** به کار رفته است. پس باز به نوعی در واژه **بَعَثَر** برانگیخته شدن، زیرورو شدن، دگرگون شدن و با این اضافه که نوعی آشکار شدن و پیدا شدن نهان‌شی است و در آن لحاظ شده است.

برخی از اهل لغت و به تبع آنها مفسران گفته‌اند که واژه **بَعَثَر** یک واژه مرکب است از دو کلمه. ما واژگانی در قرآن و ادبیات عرب داریم که یا کلمه اختصاری یک جمله هست یا در واقع مرکب از حروف دو تا کلمه هست. مثل کلمه **حُوقَلَه**، حوقله یک کلمه است اما در واقع مختصر **لا حول و لا قوه الا بالله** هست یا **بَسْمَلَه**، مختصر شده **بسم الله** هست؛ یعنی دو تا کلمه که **بسم** و **الله** باشد و ترکیبش شده **بَسْمَلَه** یا **بَسْمَلَه**. از این نوع کلمات داریم.

اما برخی از مفسران و برخی از اهل لغت معتقدند که که **بَعَثَر** در واقع دو تا کلمه بوده؛ یک کلمه **بَعَث** بوده است و یک کلمه **أَثَر** است به معنای پراکنده شدن. **بَعَث** به معنای برپاشدن و برانگیخته شدن، **أَثَر** هم به معنای افعال ماضی یعنی پراکنده کردن. و **بَعَثَر** یعنی برانگیختن و پراکنده کردن، برپا داشت و پراکنده کرد. بعضی‌ها هم چنین نظری دارند حالا باید در ادامه ببینیم که به چه معنایی می‌رسیم.

خُب حالا که این سه واژه روشن شد مقایسه می کنیم هر یک از این دو آیه در واقع استشهادی را با آیه اصلی و مورد بحث مان. عرض شد که یک آیه **ان الله یبعث من فی القبور**، بود در مقایسه با آیه مورد بحث ما **اذا بعثر ما فی القبور**، ملاحظه می کنید که در آیه ۷ سوره حج کلمه **بَعَثَ** آمده است. در آیه مورد بحث ما کلمه **بُعِثَ** آمده است یا همان **بَعَثَ** که مجهول شده است.

خَب در **بَعَثَ** گفتیم برانگیختن است، برپا داشتن بر یک عمل خاصی است. بنابراین اگر می گوید **یبعث ما فی القبور**، یعنی برمی انگیزیم، برپا می داریم برای آنهایی که در قبرها هستند در یک عملی که همان حسابرسی و پاسخگویی و مجازات هست. این یک تفاوت بود که بیان شد.

«من» و «ما»

تفاوت دیگر در کلمه **مَن** و **ما** هست. در آیه ۷ حج داریم: **مَن فی القبور**، یعنی کسانی که در قبرها هستند. در آیه مورد بحث ما در آیه داریم **ما فی القبور**، آنچه که در قبرها هستند. مستحضر هستید که واژه **مَن** را برای **ذَوِی الْعُقُول** به کار می برند؛ یعنی برای موجودی که زنده است، **حَیّ** است، ادراک دارد، شعور دارد. اما واژه **ما** را برای **غیر ذَوِی الْعُقُول** به کار می برند، برای اشیا به کار می برند.

پس **مَن فی القبور** یعنی کسانی که زنده اند، **حَیّ** اند، آگاهی دارند و در قبرها هستند. آنها مبعوث می شوند. **بُعِثَ ما فی القبور**؛ یعنی بیرون می شوند، برانگیخته می شوند آن اشیا بی که در قبرها هستند؛ نه انسان هایی که در قبرها هستند. انسان های ذی شعور و **حَیّ** و زنده.

خُب به تعبیر دیگر مُراد از ما یعنی جسد بی جان انسان ها. آن بدن هایی که در چرخه طبیعت تبدیل به ذراتی شده اند، ذراتی از اجزا زمین شده اند، در چرخه طبیعت قرار گرفته و الان بی جان هستند. نه جان دارد، نه آگاهی دارد، نه شعور دارد. این اشیا؛ یعنی این ذرات خاک و بدن هایی که تبدیل به خاک شده اند، عناصر و اجزای خاصی شده اند، اینها **بُعِثَ** یعنی اینها در واقع برانگیخته می شوند، زیوررو می شوند و آشکار می شوند.

خُب، اگر اینطور شد توجه کردیم به واژه **مَن** که برای **ذَوِی الْحَیَات** و **ذَوِی الْعُقُول** هست یک واژه قبور در آیه حج به معنای این زمین قبرستان ها نیست، این قبرهای مادی نیست؛ چون در قبرهای مادی **مَن** وجود ندارد، **ما** وجود دارد. چون واژه قبور را با **مَن** در کنار هم آورده می توانیم بگوییم که **مُراد از قبور در آیه ۷ سوره حج یعنی عالم برزخ**. چون در عالم برزخ انسان ها زنده هستند.

حُب، عرض کردیم که واژه قَبْر می تواند یکی از مصادیقش هم عالم برزخ باشد. پس می توانیم بگوییم ان الله یبعث من فی القبور، یعنی کسانی که در عالم برزخ اند، یعنی ارواحی که در عالم برزخ هستند در واقع آنها برانگیخته می شوند، از عالم برزخ خارج می شوند.

بُعْثَرًا ما فی القبور یعنی اجساد انسانها به ذرات ریزی که تبدیل به عناصر شدند و پراکنده شدند، بعضا در چرخه طبیعت هم قرار گرفتند اینها در واقع زیرو رو می شوند و برانگیخته می شوند تا ملحق بشوند به ارواح خودشان، این یک نکته.

اما مقایسه آیه ۴ سوره انفطار و اذا القبور بُعْثِرَتْ، با آیه مورد بحث اذا بُعْثِرَ ما فی القبور، مستحضرید و ملاحظه می فرمایید که در آیه ۴ سوره انفطار این بُعْثِرَ نسبت داده شده است به خودِ قبرها نه به ما فی القبور، آنچه که در قبرها هستند. اما در آیه مورد بحث ما نسبت داده شده است به ما فی القبور. خب این تفاوت را چه طور حل بکنیم؟ آیا هر آیه ای یک معنای جداگانه ای دارد؛ یعنی بُعْثِرَ ما فی القبور یک چیز می خواهد بگوید، اذا القبور بُعْثِرَتْ یک چیز دیگری می خواهد بگوید، یا اینها یک معنای واحدی دارند؟

بسیاری از مفسران یعنی مفسران نامدار زیادی را از میان مفسران اهل سنت و شیعه که بنده ملاحظه کردم دیدم همه، این دو آیه را یک معنا دانستند، یعنی در واقع گفتند که در آیه ۴ انفطار یک مایی در تقدیر است اذا ما فی القبور بعثرت؛ یعنی گفتند یک مایی را در تقدیر بگیریم. اگر مایی در تقدیر گرفتیم، آن وقت با آیه مورد بحث ما هم معنا می شود و دیگر تفاوت معنایی نخواهند داشت. اذا القبور بعثرت؛ یعنی آنچه که در قبرها هستند. اذا بعثرت ما فی القبور هم باز به همان معنا هست.

حُب این یک بحثی که مفسران مطرح کردند. اگر این نظر را برگزینیم، حُب مشکل حل می شود و می گوییم این دو آیه با هم تفاوتی ندارند. ممکن است بگوییم نه اینجا دلیلی ندارد ما کلمه ما را در تقدیر بگیریم، آن موقع بُعْثِرَ را نسبت بدهیم به ما محذوف یعنی خلاف قاعده ای را ما مرتکب بشویم. اصل عدم حذف در کلام است. اصل این است که یک کلام کلمه ای در آن حذف نشده باشد. زمانی ما ناچاریم بگوییم مثلا در این کلام، کلمه ای بوده است که حذف شده که نتوانیم آن کلام را بدون لحاظ حذف از آن کلمه بتوانیم معنا بکنیم و تفسیر بکنیم. اگر توانستیم یک جمله ای را یک آیه ای را یک معنای روشنی از آن بکنیم، دیگر نیازی نیست که کلمه ای را در تقدیر بگیریم.

اگر این مبنا را پیش بگیریم آن موقع معنا متفاوت می شود. اذا القبور بُعْثِرَتْ، اینجا نگوئیم مُراد از قبرها در واقع این قبرهای مادی دنیوی است، این زمین های دنیوی است که جسد انسان ها را در خودش پنهان کرده است.

این معنای لغوی مُراد است؛ یعنی پوشاننده که اعم می شود از قبرهای مادی و عالم برزخ. زمانی که عالم برزخ بُعْثِرَ و ارواح خارج می شوند و قبرهای مادی بُعْثِرَ و اجزای بدنشان و بدن انسان ها خارج می شود.

آیه دهم

آیه بعدی آیه و حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ هِست.

«تحصیل»

خُبّ اول باید معنا کنیم واژه **تحصیل** را، چون حُصِّلَ فعل ماضی مجهول است از فعل تحصیل هست. راغب اصفهانی گفته است تحصیل یعنی اِخْرَاج ، موقعی که شما مغز یک چیزی را از پوسته او خارج می کنید؛ یعنی پوسته آن را کنار می زنید و مغز او را در می آورید. این را اصطلاحاً می گویند تحصیل کرده اید.

برخی ها گفته اند تحصیل یعنی، حاصل هر شی و آن اجزایی از آن شی ای که باقی می ماند و ثابت می ماند و زوائدش و اجزای غیر اصلی و زوال پذیرش کنار می رود و از بین می رود. در واقع نتیجه حاصل از یک شی را به آن **تحصیل** می گویند.

خُبّ برخی ها گفته اند که مُراد از تحصیل، یعنی تمییز دادن، جدا کردن، جدا کردن خیر و نیک از شرّ و بدی ها. این تمییز و جدا کردن معنای دیگری است که برای تحصیل گفته شده است. برخی ها هم گفته اند که تحصیل در این آیه به معنای جمع کردن است و آشکار کردن است.

خُبّ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ؛ یعنی آنچه که در سینه های انسان ها هست ما جمع می کنیم و آنها را آشکار می کنیم؛ بنابراین تعبیر آخر از واژه تحصیل را بیان کردیم. به نظر ما واژه تحصیل در این آیه به معنای جدا کردن و بعد در واقع باقی ماندن است. چون باقی ماندن ثمره جدا کردن است. یک شی ای را اجزای اصلی و فرعی اجزای ذاتی را از اجزای عارضی اش که جدا می شود قطعاً آنهایی که فرعی و عارضی هستند، زائل می شوند و آن اجزای اصلی باقی می مانند و ثابت می مانند. پس تمییز به معنای جدا کردن و باقی ماندن و ثابت ماندن است و اینها لازم و ملزوم هم هستند و مُراد این آیه از نظر ما این است که در روز قیامت آن چه که در سینه های انسان ها هست از هم جدا می شود و آن چه باید باقی بماند و شایستگی بقا و ثبات دارد باقی می ماند و مابقی زائل می شود و بعد از بین می روند.

به بیان دیگر اگر بخواهیم این را یک مقدار روشن تر و مصداقی تر بحث بکنیم، **حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ** به این معناست که درباره مومنان آن چه که در درون مومن اصل است و ذات او را شکل می دهد، ایمان اوست، توحید

اوست و صفات متناسب با ایمان است و حالات متناسب با ایمان هست. اینها اصلی هست، ثابت اند، اینها جدا می شوند از حالاتی که متناسب با ایمان نیست، از آثار اعمالی که متناسب با ایمانش نیست. آنهايي که در اثر غفلت و در اثر لغزش و در اثر همنیشینی با کافران و مجرمان انجام داده و یک حالات نامناسبی پیدا کردند؛ یعنی حالاتی که از جنس ایمانش نیست، از جنس ولایتش نیست، از جنس توحیدش نیست، اینها عارضی است؛ اینها جدا می شود از ذات مومن در روز قیامت و کنار می رود. آن حالات نامناسب، ناهمگون با ایمان جدا می شود. فقط ایمان مومن می ماند و حالات متناسب با ایمانش تا بتواند داخل در بهشت شود.

در سوره های قرآن کریم برای مویّد این معنا از یک جهت آیه ۷۳ سوره زمر است **وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ**، روز قیامت، روزی است که خَزَنَه ی بهشت؛ یعنی ملائکه بهشت به مومنین سلام می کنند و بعد می گویند **طِبْتُمْ**، شما پاک شدید، **طِيبٌ** شدید. یعنی آنچه که الان در روح شما و در جان شماست، ایمان هست و آنچه که مناسب با ایمان هست که همه از جنس طهارت و پاکی هستند.

طِبْتُمْ فَادْخُلُوا، پس داخل در بهشت شوید. این فاء، فاء تفریع است، فاء نتیجه است؛ **تَرْتَّب** را می رساند. یعنی اگر پاک نباشید، داخل در بهشت نمی شوید؛ چون پاک هستید، باید داخل در بهشت شوید. یعنی شرط ورود در بهشت، پاکی است. پس مومن باید از همه ناپاکی هایش جدا شود. آن چه که در درونش کسب شده است از ناپاکی ها که عارضی است؛ چون ذات مومن عرض کردیم آن ایمان مومن است. آن که هویت مومن، شخصیت مومن را شکل می دهد، ایمان اوست. اگر با ایمان از دنیا برود، اصل مومن، هویت و شخصیت و ذات مومن، همان ایمان اوست، همان محبت اوست، همان ولایت اوست و حالات نامناسب آثار گناهان و صفات ناپسند اینها دیگر عارضی است. آنها دیگر با ایمان ثابت نمی مانند. در روز قیامت آنها از مومن جدا می شوند.

درباره کافر بالعکس است. کافری که با کُفر از دنیا رفته، این کُفر شده ذات او، صورت جوهری او، به تعبیر مرحوم صدرا بر اساس حرکت جوهری آن ذات کافر او، ذات و فطرت نورانی و الهی او تبدیل شده است به پلیدی کُفر. کُفر شده صورت نهایی او در واقع فصلِ اخیر او به تعبیر فلسفی. آن موقع حالات مناسب با کُفر هم پایدار است، ثابت اند چون مولد و ولیده آن حکم و شخصیت او، ذات کافر است.

اما حالاتی که از جنس کُفر نیست یا اعمال صالحه و آثار اعمال صالحه که از جنس ایمان است ولی آن کافر به دلایلی انجام داده یعنی آن روشنی ها، آن طیبّاتی که انوار دارد؛ اما از جنس او نیست، از جنس ذاتش نیست. آنها از کافر گرفته می شود، آنها از کافر جدا می شود، از کافر پاک می شود و چون در واقع آن با پلیدی کامل وارد در جهنم می شود.

این نکته ای است که در آیه ۳۷ سوره انفال خداوند متعال بیان فرمود. یکی از سنت های خداوند متعال در روز قیامت است می گوید لِيَمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ. روز قیامت خبیث از طیب باید جدا بشود. همه طیبات باید در یک گروه باشند، جایگاهشان و موطن شان بهشت است. همه پلیدی ها و خبیث باید در یک جا باشند، جمع بشوند در یک موطن که جهنم است. آن موقع طهارت پاکی های رفتاری و حالات کافران از آنها جدا می شود و به گروه مومنان ملحق می شوند، پلیدی ها تاریکی های عارضی مومنان هم از آنها جدا می شود و به کافران ملحق می شوند.

می فرماید که لِيَمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ ، خداوند خبیث ها را در روز قیامت جمع می کند، بعضی ها را، پلیدی ها، تاریکی ها را خُرد خُرد از جاهای مختلف جمع می کند فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا همه را تلنبار می کند، متراکم می شود در یک گروه، در یک جا، که آن جا جهنم است و اهل جهنم و کافران هستند. فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ، ما این خباثت های متراکم و این خبیث ها با خباثت هایی که خودشان داشتند و خباثت هایی که از درون مومنان به آنها ملحق شده یکجا در جهنم قرار می گیرد.

این آیه ۳۷ سوره انفال بحث های عمیق تری دارد. یکی از سنت های عمیقی است که در روز قیامت در واقع مطرح است که امام صادق علیه السلام هم شرح عمیق و مفصلی در این آیه سوره انفال دارد. اما چون خیلی مرتبط با بحث ما نیستند یک کمی ما را از بحث دور میکند ما به همین اندازه بسنده میکنیم.

بنابراین با توجه به آیه ۳۷ سوره انفال و آیه ۷۳ سوره زمر و معنای لغوی ای که واژه تحصیل دارد حاصل ما فی الصدور معنایش این میشود که در واقع آن چه که در سینه تک تک انسان ها هست از هم جدا میشود در واقع آن ذاتی ها و اصلی ها می ماند با صاحبش آن چه که فرعی است و عارضی است از او جدا میشود.

نکته بعدی این است که چرا در این آیه صحبت از ما فی الصدور است صحبت از اعمال نیست. نفرمود اعمال جدا میشوند اعمال روشن میشوند. فرمود آنچه که در دل ها هست متمایز میشود و تحصیل میشود. خب آن چه که در سینه ها هست باورهاست، نیت هاست، صفات و ملکات نفسانی است. مگه عمل که در قلب ها و در صدور نیست. علت اینکه سخن از اعمال به میان نیامده این است که سرنوشت نهایی انسان ها را در روز قیامت ایمان و کفر معین میکند.

یعنی آن چه که در قلب ها هست آن صفات و ملکاتی که در قلب ها هست ملکه ایمان، ملکه اخلاص، ملکه محبت و ولایت به اهل بیت عصمت و طهارت. اینها سرنوشت انسان ها در روز قیامت معین میکند. از آن طرف ملکه کفر، ملکه شرک، ملکه نفاق اینها هستند که حرف اصلی فردای قیامت میزنند، معیار نهایی این ها هستند. اعمال انسانها در درجاتشان، در بهشت یا در کاتشان در جهنم اثر دارد یعنی هر مومنی ایمانش او را اهل بهشت میکند. آن تفاوت

مومنین که اعمال صالحه زیادی دارد و مومنی که در واقع اعمال صالحه کمتری دارد او در نعمت های جسمانی، او در مقامات و مراتب بهشت جسمانی بهشت جسمانی در نعمت های بهشت جسمانی آنها تفاوت دارد. در واقع در جزایهای جسمانی شان و مادی شان یک در واقع تاثیری دارد البته هر کسی هم بر حسب مرتبه ایمانش در آن بهشت قرار میگیرد.

به همین خاطر خداوند متعال در سوره بقره فرمود و لکن یواحدکم بما کسبت قلوبکم، معیار مواخذه در سوره بقره فرمود ما کسبت قلوبکم هست. یا بر اساس آن چیزی که در دل ها دارید مواخذه میشود. آن چه که در سینه های شما هست در واقع معیار و سرنوشت شما را معین میکند. ایمان باشد و محبت، اهل بهشتی، ولو در مراتب مادون بهشت. کفر باشد و نفاق اهل جهنمی ولو خیلی در دنیا طرف خیرات داشته باشد. مرادمان از کفر کافران مستکبر و معاندند نه کافر جاهل.

یا در سوره دیگر میفرمود یوم لا یمفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم، فردای قیامت هیچ چیزی نفع ندارد مگر قبل سلیم. قلب یعنی معیار در روز قیامت قلب است، جان است، روح هست، سینه ها هست. یا در روایتی که مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده فرموده یحشر الناس علی نیاتهم، فردای قیامت انسان ها بر اساس نیت هایشان محشور میشوند. مراد از نیت همانطوری که خود مرحوم مجلسی در شرحشان در بحار دارند در تعلیقشان مراد از نیت در این روایت یعنی ملکات نفسانی. همان ایمان و ولایت و اخلاص و اینها.

چون نیت در روایات ما به معانی مختلف در واقع به کار رفته است یک بار در برخی از روایات نیت به معنای قصد است آن عزم، قصد ابتدایی. در برخی از روایات نیت به معنای عزم جازمی است که اگر مانع خارجی پیش نیاید آن عزم آن تصمیم قطعا به عمل منتهی میشود. شما یک عزم غیر جازم دارید قصد غیر جازم داریم آن قصدی است که نه اگر مانع خارجی هم نباشد خود انسان منصرف میشود، پشیمان میشود این کار را انجام نمیدهند. مثلا قصد ابتدایی کرده باشد دو رکعت نماز مستحبی بخواند. پنج دقیقه بعد یا دو دقیقه بعد منصرف میشود بدون اینکه هیچ مانع خارجی باشد.

گاهی وقت ها نه نیت میکند نیت جازم و اگر مانع خارجی نباشد در واقع آن عمل را اصلا انجام نمیدهد اما یک کسی می آید مانع میشود یک حادثه ای او را باز میدارد از انجام عمل، این هم یک نیت. برخی از پاداش ها و ثواب ها و خیرات که در نیت مترتب شده در روایات در نیت به معنای دوم مترتب شده، نیت جازم. برخی از پاداش ها و در واقع خیراتی که در نیت مترتب شده در نیت به معنای ملکات نفسانی مترتب شده است. غرض اینکه نیت در روایتی که از مرحوم مجلسی نقل میکنیم به معنای ملکات نفسانی است.

نکته دیگر این است که اعمالی که ما در دنیا انجام میدهیم اثرگذاری شان در سرنوشت ما از طریق قلب های ماست، از طریق جان ماست. یعنی هر عمل صالحی که انجام میدهیم باعث میشود یک حال متناسب با ایمان در ما ایجاد بشود یک صفت یا ملکه نفسانی متناسب با ایمان در ما ایجاد بشود. هر گناهی هم مجرمان و کافران انجام میدهند یک حال و ملکه نفسانی متناسب با آن عمل پلید در دلشان ایجاد میشود. پس خود اعمال نقش مستقیم در سرنوشت نهایی انسان ندارند. اعمال به واسطه اثرگذاری شان در قلب و روح هست که اثرگذار هستند به همین دلیل در آیه مورد بحث ما معیار را گفته در ما فی الصدور. فرمود حصل ما فی الصدور.

«الصدور»

یک نکته دیگری هم باقی ماند و آن اینکه برخی از مفسران گفتند که چرا فرمود حصل ما فی الصدور، نفرمود حصل ما فی القلوب؟ چرا واژه صدر را صدور را به کار برد به جای قلوب؟ این برمیگردد به تفاوتی که بین قلب و صدر هست. مرحوم آیت الله مصباح یزدی رحمه الله علیه یک بیان خوبی دارند، پذیرفتنی دارند، موجهی دارند میفرمایند آن مرتبه نهان و پنهانی تر روح انسان را خداوند از آن تعبیر کرده است به صدر و صدور، آن مرتبه آشکارتر را تعبیر کرده به قلب و قلوب و حصل ما فی الصدور یعنی هر آنچه که در نهان ترین در آن مرتبه نهانی و در واقع عمیق روح ها و جان ها وجود دارد آنها هم آشکار میشود، آنه هم جداسازی میشود یعنی چه آن ملکاتی و حالاتی که خود مومن در دلش آگاه است و خود کافر آگاه است به حالاتش و همچنین آنچه که از حالات ملکاتی که در نهان او در صدر اوست که از خود او هم پنهان است آنها آشکار میشوند و متمایز میشوند.

آیه یازدهم

اما آیه اخیر این سوره **ان ربهم بهم یومئذ لخبیر**، اما پروردگار آنها به آنها در روز قیامت آگاه است، خبیر است.

خبیر

خبیر یعنی آگاه به جزئیات و دقایق امور. علم به جزئیات و لطایف یک موضوع شی و جزئیات یک موضوع آن علم را تعبیر به خبره میکنند می گویند خود ربیت داد خود راس است، طبیب هست. یعنی جزئیات را به طور دقیق می داند، دقایق را می داند.

اما واژه علم اینجوری نیست. علم در آگاهی به کلیات هم به کار می رود. ما میگوییم فلانی عالم است یعنی علم به کلیات دارد. اما اگر گفتیم خبیر است یعنی به جزئیات و دقایق هم علم دارد. اینجا به همین دلیل واژه خبیر به کار رفته است که در روز قیامت همان جزئیات ما فی الصدور در واقع بررسی میشود و تهمیز میشود. همان ملکات اصلی و در واقع که بنیان هویت و سرنوشت را تشکیل میدهند هم حالات و صفات ملکات فرعی تر.

به همین دلیل هم واژه ربهم به کار رفته نفرمود ان الله بهم یومئذ لخبیر، به جای الله واژه رب را به کار برد. چون بین رب و خبیر و خبره بودن یک تناسب است. آن کسی که پرورش دهنده این انسان هاست، آن کسی که مربی این انسان هاست قطعاً به همه زوایای شخصیتی و حالات و ملکات نفسانی شان خبیره است آگاه است.

«یومئذ»

خب یک بحثی را مفسران در اینجا مطرح کردند که چرا کلمه یومئذ در این آیه آمده است چرا قید یومئذ آمده است؟ و این قید هم قید احترازی هست؟ میفرماید پروردگار آنها روز قیامت به آنها خبیر است. خب یکی سوال میکند مگر در دنیا خداوند متعال به انسان های کنود خبیر نیست؟ چرا. در دنیا هم خبیر است. در دنیا به همه زوایای وجودی کافران و مومنان آگاه است. به همه ملکات نفسانی هستی و فرعی شان آگاه است. در دنیا هم هیچ چیزی از دل ها و سرائر و صدور انسان ها بر خداوند متعال پنهان نیست. از همه آگاه است.

پس چرا قید یومئذ را آورده؟ برخی از مفسران یعنی عده زیادی از مفسران شیعه و اهل سنت به خاطر همین قید یومئذ مجبور شدند که کلمه خبیر را از معنای اصلی خودش به معنای آگاهی است، آگاهی جزئیات هست خارج کنند در معنای مجازی به کار ببرند و گفتند مراد از خبیر در اینجا به معنای آگاه نیست. البته خبیر یعنی جزا دهنده، یعنی کیفر دهنده، یعنی معنای مجازی اینجا مراد است از خبیر. آن وقت ان ربهم بهم یومئذ لخبیر، یعنی پروردگار انسان های کفور و کنود در روز قیامت جزا دهنده آنها خواهد بود، کیفر دهنده آنها خواهد بود. چرا؟ میگویند به خاطر اینکه در دنیا که خدا کیفر نمیدهد در دنیا که خدا جزا نمیدهد. جزای اعمال کافران در دنیا نیست در آخرت است. جزای اعمال مومنان هم در آخرت است. چون اینجا قید یومئذ آورده در روز قیامت آن چیزی که خدا در روز قیامت انجام میدهد و آن صفتی که خدا در روز قیامت دارد ولی در دنیا ندارد به آن عملی که در قیامت انجام میدهد در دنیا انجام نمیدهد آن جزا دهندگی است، کیفر دهندگی است. به همین خاطر کلمه یومئذ آورده است. بخواهد بفرماید که خداوند صفت کیفردهندگی و جزا دهندگی اختصاص به آخرت دارد و در دنیا جزا دهنده نیست به همین خاطر قید یومئذ آورده است.

این نظر را هم مفسران اهل سنت دارند هم شیعه دارند. بر اساس مبناشون هم حرف خوبی است. از نظر مبنای خودشان حرف هماهنگی است آنها معتقدند در دنیا خداوند جزا دهنده نیست. انسان ها کیفر اعمالشان را در قیامت میبینند نه در دنیا. خب پس خبیر در این آیه یعنی کیفردهندگی چون یومئذ آمده است.

اما مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه و برخی از دیگران از بزرگان شیعه معتقدند که این مبنا غلط است. اینجور نیست که خداوند در قیامت جزا دهد، در قیامت حسابرسی کند. خدا در دنیا حسابرسی میکند در دنیا جزا میدهد. هر عمل صالحی که مومن انجام میدهد توی دنیا جزایش را میبیند. جزایش در دنیا محقق میشود.

در آخرت برای مومن آشکار میشود. هر عمل سویی هم کافر در دنیا انجام بدهد یا مجرم، در همین دنیا جزایش را میبیند. در آخرت این جزا آشکار میشود. نمایان میشود. آن اجزا را احساس میکند. یعنی جزای مومن همین الان با خود مومن است، پاداش مومن همین الان در مومن است با مومن است منتهی مومن آن را احساس نمیکند یا کمتر احساس میکند. جزای کافر هم همینطور است.

در قرآن کریم گاهی وقت ها میفرماید خداوند سریع الحساب است. گاهی وقت ها میفرماید که اسرع الحسابین است یعنی سریع ترین حسابگران است، حسابرسان است. مرحوم علامه طباطبایی در یکی از رسائلشان میفرماید که اگر کسی عملی را الان انجام داد و یک سال بعد جزایش را دید نسبت به آن کسی که شش ماه بعد جزا را میبیند و یا جزا میدهد آن کسی که شش ماه بعد جزا میدهد اسرع است نسبت به آن کسی که یکسال بعد جزا میدهد. آن کسی که یکماه بعد جزا میدهد اسرع است نسبت به آن کسی که شش ماه بعد. آن کسی که یک روز بعد جزا میدهد اسرع است نسبت به کسی که یکماه.

در آیه قرآن فرمود اسرع الحسابین، به طور مطلق آورد. یعنی از هر حسابرسی، هر حسابرسی که شما در نظر بگیرید خدا سریع تر از او حسابرسی میکند. خیلی خب معنای این آیه این میشود که همین الان که شما عمل انجام بدهید همین الان خدا به حساب شما رسید، شما را مجازات کرد. آن اثری که اعمال شما خداوند متعال در دل شما قرار میدهد، آن اثری که از عمل مومن در دلش قرار میگیرد این همان جزای خداست، همان پاداش خداست.

این یک آثاری در زندگی مومن دارد نمایان میشود و نهایتش در روز قیامت آشکار میشود. درباره کافر هم همینطور، کافر همین الان در آتش است. کافر همین الان از زقوم مینوشد. ان الذین یاکلون اموال الیتیمی انما یاکلون فی بطونهم نارا، آنهایی که مال یتیم میخورند الان آتش میخورند، همین الان آتش میخورند منتهی نمیفهمند. همین الان در آتش است نمیفهمد. همین الان در زقوم است ولی نمیفهمد. همین الان به غل و زنجیر بسته شده ولی نمیفهمد. اینها در روز قیامت آشکار میشوند.

بر اساس نظریه تجسم اعمال آن موقع این آیه روشن تر میشود. پس خدا فردای قیامت حسابرسی نمیکند. حسابرسی خدا در دنیا که انجام بشود در روز قیامت آشکار میشود یا آشکارتر میشود برای اهلش. بنابراین آنهایی که چشم برزخی دارند، آنهایی که اهل مکاشفه دارند کافر را همین الان در آتش میبینند، کافر را همین الان در زقوم میبینند، همین الان کافر دارد آتش میخورد. و مومن را همین الان را در جنت و بهشت میبیند، در ناز و نعمت و رفاه میبیند.

اگر این معنا را گرفتیم دیگر لزومی ندارد شما خبیر را در این ایه به معنای جزا دهنده و حسابرسی و مجازی و کیفر و لعن بدانید. اما معنای خودش مراد است معنای آگاهی مراد است. آن کسی که تمهیز میکند، آن کسی که قلوب را واری می‌کند، آن کسی که ملکات نفسانی یک دل را زیر و رو می‌کند، اصلی و فرعی را جدا می‌کند، فرعی‌ها و عارضی‌ها زائل میشوند و اصلی‌ها باقی میمانند او خبیر است. آن کسی که روز قیامت آن تحصیل را انجام میدهد او درواقع خبیر هست که آن چه که در سینه‌ها می‌گذرد. این هم نکته آخری بود که در اینجا وجود دارد.